

به نام خداوند جان و خرد

درسنامه

(درس پانزدهم « کبوتر طوق دار » - فارسی ۲ - پایه یازدهم نظری -)

***** شرح درس *****

شناسه درس:

کلیده و دمنه: نام اثری است از **نصرالله منشی** در **قرن ششم هجری** که اصل این کتاب از زبان سانسکریت هندی گرفته شده و در زمان ساسانیان شخصی به نام بُرزویه طبیب آن را به زبان پهلوی آن زمان ترجمه کرده است. بعداً شخصی به نام ابن مقفع ، کلیده و دمنه را به عربی ترجمه کرده و رودکی هم به شعر می نویسد و سرانجام در قرن ششم هجری ابوالمعالی نصرالله منشی از عربی به زبان فارسی و به شیوه نثر فنی می نویسد. که در آن آرایه های ادبی و اصطلاحات عربی فراوان دیده می شود.

موضوع کتاب: تمثیل گونه و از زبان دو شغال به نام های کلیده و دمنه است که در خلال آن حکایت های زیبایی هم وجود دارد . که برای پند و اندرز و دانش بیان شده است.

شیوه بیان: داستانی /

** مهمترین پیام های این درس **

پرهیز از سربه هوا بودن، ندانسته و نشناخته به جایی نرفتن، حرص و طمع باعث نابودی آدم می شود، همدلی و همکاری باعث نجات است، توجه به اجتماع بودن و پرهیز از فردگرایی، نیاز به رهبر و راهنما داشتن در امور زندگی مهم است، ضرورت اطاعت کردن از مافوق ، رسیدن به مطلوب در گرو اتحاد است، توصیه به وحدت و اتحاد ، در نکوهش تفرقه ، تلمیح به آیات قرآنی و سخن بزرگان دین : واعتصموا به حبل الله جمیعاً ولا تفرقوا ، تعاونوا علی البر وتقوا ، یدالله مع الجماعت، در توصیه به مصلحت اندیشی ، در توصیه به آینده نگری و دوراندیشی، در توصیه به دانایی و زیرکی در امور، در توصیه به داشتن دوستان خوب، در توصیه به کسب تجربه، در توصیه به درس گرفتن از سرنوشت دیگران، طبیعت آینه عبرت است، در توصیه به رعایت حدود ریاست و رعایت حق و حقوق متقابل حاکمان و زیردستان، در توصیه به ایثار و از جان گذشتن در راه دوستان و یاران، در نکوهش نفس اماره ، در توصیه به وفای به عهد و وفادار به پیمان ها / قرابت معنایی با این ابیات:

کلاه داری و آیین سروری داند (حافظ)

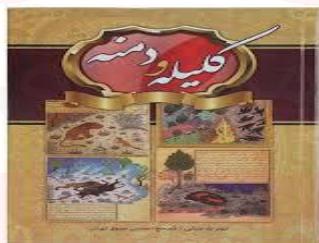
نه هر که طرفِ کله کج نهاد و تند نشست

لاف یاری و برادر خـواندگی

دوست مشمار آنـکه در نعمت زند

در پریشان حالی و درماندگی (سعدی)

دوست آن باشد که گیرد دست دوست



متن درس:

آورده اند که در ناحیت کشمیر مُتَصَدِّی خوش و مرغزاری نَرِه بود که از عکس ریاحین او، پَر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پر زاغ مانستی.



قلمرو فکری: این چنین نقل کرده اند که در سرزمین کشمیر شکارگاهی خوش آب و هوا و چمنزاری با صفا بود که از بازتاب گیاهان آن، پر سیاه زاغ مانند دم طاووس زیبا می نمود و درمقابل زیبایی آن شکارگاه، دُم زیبای طاووس مانند پر زاغ، سیاه و کم ارزش به نظر می رسید. **** مفهوم کلی:** زیبا بودن تمام چیزها.

قلمرو ادبی: پر زاغ به دُم طاووس وب دم طاوس به پر زاغ: تشبیه / زاغ: نماد زشتی / طاووس: نماد زیبایی / اغراق /

قلمرو زبانی: آورده اند: حکایت می کنند / ناحیت: ناحیه، سرزمین / کشمیر: نام سرزمینی مابین هند و پاکستان که بسیار سرسبز و باصفاست / ریاحین: گیاهان / کشمیر: ناحیه ای بین هند و پاکستان / جمال: زیبایی / مُتَصَدِّی: شکارگاه / مَرغ: گونه ای گیاه / مرغزار: چمن زار / نَرِه: با صفا، خوش آب و هوا / مانستی: مانند بود /

**** تعدادی از ترکیبات اضافی:** سرزمین کشمیر، ناحیت کشمیر، عکس ریاحین او، پَر زاغ، دُم طاووس، پیش جمال او، دم طاووس، پر زاغ / **** تعدادی از ترکیبات وصفی:** متصدی خوش، مرغزاری نزه، شکارگاهی خوش آب و هوا، چمنزاری باصفا،

دَرَفْشان لاله در وی، چون چراغی / ولیک از دُودِ او بر جانش داغی



قلمرو فکری: گل لاله در آن دشت سرسبز چون چراغی می درخشید؛ اما از دود آن چراغ، درون لاله سیاه شده بود. (اشاره به سیاهی درون گل لاله دارد.)

قلمرو ادبی: لاله: ایهام تناسب: ۱- گل لاله ۲- نام چراغی در قدیم که با چراغ و دود تناسب دارد / تشبیه: گل لاله به چراغ و تشبیه دود به داغ (خال های سیاه روی برگ های گل لاله) / حسن تعلیل: سیاهی درون لاله از دود چراغ بود / داغ: استعاره از سیاهی درون لاله / جان داشتن لاله: تشخیص / لاله، درفشان، دود، داغ: تناسب /

قلمرو زبانی: دَرَفْشان: درخشان، نورانی / مرجع ضمیر او در مصراع دوم: چراغ است / «ش» در جانش: لاله (مضاف الیه) / داغ: سیاهی درون گل لاله / کل بیت: دو جمله است: لاله در وی چون چراغی درفشان بود: سه جزیی متمم اسنادی / داغی از دود او بر جانش بود: سه جزیی با متمم اسنادی /

چو بر شاخ زمرد جام باده



شقایق بر یکی پای ایستاده



قلمرو فکری: گل شقایق بر روی ساقه ی خود به گونه ای ایستاده بود که گویی جام شراب سرخ بر شاخه ای زمردین رنگ و سبزرنگ قرار گرفته است.

قلمرو ادبی: شاخ زمرد: اضافه استعاری / شاخ: مجاز از پایه لیوان و جام شراب / تشخیص: شقایق ایستاده / تشبیه: در کل بیت ایستادن شقایق بر روی یک پایش به جام شراب که بر روی پایه ی خودش ایستاده تشبیه شده است.

قلمرو زبانی: شقایق: لاله وحشی / باده: شراب / شاخ: شاخه / شقایق، لاله: دو گونه گل / زُمرّد: سنگ قیمتی / باده: شراب / تعداد جملات: در کل دو جمله است. / جمله اول: شقایق ایستاده: دو جزیی / بر یکی پای: متمم قیدی / شقایق

۱- و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر؛ زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت نشسته بود و چپ و راست می نگرست. ۲- ناگاه صیادی بدحال خشین جامه، جالی بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد. ۳- بترسید و با خود گفت: این مرد را کاری افتاد که می آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر من باری جای نگه دارم و می نگرم تا چه کند. ۴- صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حَبّه بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران برسیدند و سر ایشان کبوتری بود که او را مُطَوِّقه گفتندی و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی. ۵- چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گرازان به تک ایستاد، تا ایشان را در ضبط آرد. و کبوتران اضطرابی می کردند و هریک خود را می کوشید.

قلمرو فکری: ۱- در آن چمنزار شکار بسیار بود و شکارچیان پی در پی آمد و شد می کردند. زاغی در آن حوالی بر درختی بزرگ و پر شاخ و برگ لانه داشت. نشسته بود و اطراف را نگاه می کرد. ۲- ناگهان شکارچی بدخو با تن پوشی خشن و دامی بر دوش و عصایی در دست به سوی آن درخت روی نهاد. ۳- زاغ ترسید و با خود گفت: این مرد کاری دارد که به اینجا می آید و روشن نیست قصد شکار مرا دارد یا دیگری را. در هر حال من در این جا می مانم و می بینم که چه پیش خواهد آمد. ۴- شکارچی جلوتر آمد، و دام را گستراند، دانه انداخت و پنهان شد، مدتی گذشت. گروهی از کبوتران رسیدند و رئیس آنان کبوتری بود که او را مُطَوِّقه می گفتند و در فرمان بری او روزگار را سپری می کردند. ۵- همین که دانه را دیدند بی خبر پایین آمدند و همه در دام افتادند و صیاد خوشحال شد و با ناز و شادی شروع به دویدن کرد تا آنها را گرفتار کند. کبوتران بی قراری می کردند و هر یک برای رهایی خودش کوشش می کرد.

قلمرو ادبی: روی نهادن: کنایه از رفتن / تضاد: چپ و راست / غافل وار: تشبیه (مانند انسان های غافل) /

قلمرو زبانی: اختلاف: رفت و آمد / متواتر: پی در پی / گشن: انبوه/ بدحال: بدخو / جال: دام و تور/ کاری افتاده: کاری دارد / باری: به هر روی / جای نگه دارم: این جا می مانم/ جال: دام / بازکشید: پهن کرد / حَبّه: دانه / سر: رئیس / طوق: خط دور گردن / پندگان / مطوقه: طوق دار / طاعت، مطاوعت: فرمانبرداری / گذاشتندی: می گذرانیدند/ غافل وار: با حال غفلت، بی خبر / فرودآمدند: پایین آمدند / جمله: همه / گرازان: با ناز راه رفتن نوع «ان» در اینجا بر حالت دلالت دارد / تگ: دویدن / ایستاد: شروع کرد / در ضبط آوردن: گرفتن / مرجع ایشان در آخرین جمله: «کبوتران» / یک نمونه حذف به قرینه: و در وی شکاری بسیار (بود) و اختلاف صیادان آنجا متواتر (بود) / صیاد جال بازکشید: سه جزیی مفعولی / جالی بر گردن و عصایی در دست: گروه قیدی(قید حالت برای صیاد) / این مرد را کاری افتاد: «

را « به معنی برای / او را مطوقه گفتندی: « را » به معنی « به » / اضطراب: پریشانی و آشفتگی / حذف شناسه فعل در نهادهای جمع: کبوتران اضطرابی می کردند و هریک خود را می کوشید. (که در می کوشید «ند» حذف شده) / ساختمان بعضی از فعل ها: فعل های پیشوندی: باز کشید/ فرود آمدند / فعل های مرکب: روی نهاد/ فعل های ساده: بدیدند، می نگریست، گشت و... /

ساختمان بعضی از واژه ها: خشن جامه: مرکب مقلوب (جامه ی خشن) / گشن: ساده / گرازان: وندی / چند ترکیب اضافی: اختلاف صیادان / قصد من / طاعت و مطاوعت او / چند ترکیب وصفی: آن جا / درختی بزرگ / این مرد / صیادی بدحال خشن جامه /

بررسی چند جمله:

و در وی شکاری بسیار (بود): حذف فعل به قرینه لفظی..... (سه جزئی مفعولی)

و: حرف ربط همپایه ساز

شکاری بسیار: مفعول

در وی: متمم قیدی

بود: فعل غیراسنادی (داشت)

و اختلاف صیادان آنجا متواتر (بود):..... حذف فعل به قرینه لفظی: (سه جزئی مفعولی)

و: حرف ربط همپایه ساز

صیادان: نهاد

مفعول: اختلاف

بود (در معنای (می کردند): فعل غیراسنادی

متواتر: قید

آنجا: قید

زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت: (سه جزئی مفعولی)

زاغی: نهاد // خانه: مفعول // داشت: فعل

در حوالی آن: متمم قیدی / بر درختی بزرگ گشن: متمم قیدی

و چپ و راست می نگریست: (سه جزئی متممی)

نهاد: کلاغ // چپ و راست: متمم // می نگریست: فعل

و: حرف ربط همپایه ساز / راست: معطوف به چپ

ناگاه صیادی بدحال خشن جامه، جالی بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد: (سه جزئی متممی)

نهاد: صیادی بدحال خشن جامه // متمم: بدان درخت // فعل مرکب: روی نهاد

بدحال خشن جامه: صفت برای نهاد (صیاد) // جالی بر گردن: قید حالت // عصایی در دست: قید حالت // نگاه: قید

او را مَطُوقَه گفتندی: (چهار جزئی متمم و مسندی)

نهاد: آنها / تو: متمم (به او) / مطوقه: مسند / گفتندی: در معنای فعل اسنادی

۱- مطوقه گفت: جای مجادله نیست؛ چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم تر از تخلص خود شناسند و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است. ۲- کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند و سر خویش گرفت و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. ۳- و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد. که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود. و از تجارب برای دفع حوادث سلاح توان ساخت. ۴- و مطوقه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: « این ستیزوی در کار ما به جد است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد. ۵- طریق آن است که سوی آبادانی ها و درختستان ها روییم تا نظر او از ما منقطع گردد. نومید و خایب بازگرد. ۶- که در این نزدیکی موشی است از دوستان من! او

را بگویم تا این بندها را ببرد. کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت. ۷- مُطَوَّقه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: «فرود آید». فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند؛ ۸- و آن موش را زبرا نام بود، با دَهای تمام و خرد بسیار؛ گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شرّ احوال مشاهده کرده؛ و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و بر حسبِ مصلحت بداشته. ۹- مُطَوَّقه آواز داد که: «بیرون آی». زبرا پرسید که: «کیست؟» نام بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

قلمرو فکری: ۱- مُطَوَّقه گفت: جای بحث و جدال نیست باید به گونه ای کار کنید که همگان رها کردن یاران را مهم تر از آزادی خود بدانند و اکنون درست آن است که همه از راه همیاری نیرویی به کار ببرید تا دام را از جا برداریم؛ زیرا رهایی ما در این کار است. ۲- کبوتران فرمان او را پذیرفتند و دام را برداشتند و راه خود را پیش گرفتند و رفتند و صیاد به دنبال ایشان می رفت و می نگرست به امید آنکه سرانجام خسته شوند و بیفتند. ۳- و زاغ با خود فکر کرد که به دنبال ایشان بروم و روشن کنم که پایان کار آنها چه می شود؛ زیرا من از مانند این حادثه در امان نیستم و از تجربه‌ها برای دور کردن پیشامدهای بد می توان سلاح‌ها درست کرد. ۴- و مُطَوَّقه چون دید که صیاد به دنبال ایشان است، به دوستان گفت: این فرد گستاخ در گرفتن ما جدی است و تا از جلوی چشم او پنهان نشویم، دست از سر ما بر نخواهد داشت. ۵- راه کار آن است که به سوی آبادی‌ها و باغ‌ها برویم تا چشم او ما را نبیند و ناامید و دل شکسته برگردد. ۶- زیرا که در این نزدیکی موشی است که با من دوستی دارد. به او می گویم تا این بندها را ببرد. کبوتران دستور او را راهنمای خود گرفتند و راه کج کردند و صیاد برگشت. ۷- مطوقه به خانه موش رسید. به کبوتران دستور داد که: «فرود بیایید». فرمان او را پذیرفتند و همه فرود آمدند. ۸- و آن موش نامش زبرا بود. با خرد و هوش بسیار و خوب و بد روزگار را دیده نیکی‌ها و زشتی‌ها را مشاهده کرده؛ و در آن جای‌ها برای فرار در روز حوادث، صد سوراخ و لانه ساخته بود و هر یک از سوراخ‌ها را به دیگری راه داده و مناسب دانش و مطابق مصلحت از آن سوراخ‌ها مواظبت می کرد، ۹- مُطَوَّقه صدا زد: «بیرون بیا». زبرا پرسید که کیست؟ مُطَوَّقه نامش را گفت: زبرا شناخت و با شتاب بیرون آمد.

قلمرو ادبی: سر خویش گرفتن: کنایه از دنبال کار خود رفتن / چشم (در جمله تا از جلوی چشم او پنهان نشویم): مجاز از نگاه / از کسی دل بر گرفتن: کنایه از دل کندن، قطع علاقه کردن / دست از سر ما بر نخواهد داشت: کنایه از رها کردن / گرم و سرد ...: کنایه از جهان دیده و با تجربه / گرم، سرد: تضاد / خیر، شرّ: تضاد / دیدن گرم و سرد: حس آمیزی / فرمان او نگاه داشتند: کنایه از اطاعت کردند / گرم و سرد روزگار: مجاز تمام احوالات بد و خوب / خیر و شرّ احوال مشاهده کرده: کنایه از با تجربه، دوران دیده /

قلمرو زبانی: مجادله: جدال و ستیزه / همگنان: همه، جمع همگن / استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن / تخلص: رهایی (در شعر نام یا لقب شاعر در پایان شعرش) / صواب: صلاح و درست / به طریق: از راه / تعاون: همیاری / قوت: نیرو / رهایش: آزادی، نجات / فرمان کردن: فرمان بردن / برکندن: بلند کردن شناسه مفرد برای نهاد جمع دار پی: دنبال / ایستاد: تقریباً به معنی مبارزت ورزیدن، اقدام کردن / آخر: سرانجام / درمانند: درمانده شوند / بر اثر: به دنبال / فرجام: پایان / واقعه: پیشامد / ایمن: ممال امن، در امان / تجارب: ج تجربه / دفع: راندن / قفا: پشت، پشت گردن / ستیزه روی: گستاخ، پر رو / به جد: جدی / ناپیدا: ناپدید / حوادث: پیشامدهای ناگوار / تشبیه پنهان: تجارب مانند سلاحی است برای دفع ناگواری‌ها / طریق: راه کار / اشارت: دستور / درختستان: باغ / منقطع: بریده، قطع شده / خایب: نا امید / بند: ریسمان / امام: راهنما و الگو / راه بتافتند: راه را کج کردند / مسکن: خانه / فرمان نگاه داشتن: فرمان بردن / جمله: همگی / ازها: زیرکی و هوش / خرد: عقل / مشاهده: مشاهده / مواضع: جای‌ها / از جهت: برای / گریزگاه: جای گریز / تیمار: مواظبت / فراخور: شایسته / حکمت: دانش / بر حسب: مطابق / آواز داد: فریاد زد / تعجیل: شتاب /

** بعضی از هم آواها: صواب: صلاح و درست (ثواب: اجر و مزد) / سلاح: وسیله کار و جنگ (صلاح: مصلحت، درستی کار) /

** ساختمان بعضی از واژه‌ها: درختستان: وندی / رهایش: وندی / تعجیل: ساده / ده: ساده / مطوقه: ساده / فرجام: ساده / ستیزه روی:

مرکب / ناپیدا: وندی / روزگار: وندی / سرانجام: مرکب /

** ساختمان بعضی از فعل‌ها: درمانند: پیشوندی / بیفتند: ساده / بازگردد: پیشوندی / برنگیرد: پیشوندی / گرم و سرد روزگار دیده:

مرکب (چون ترکیب کنایه ای است)

**** بعضی نقش های دستوری: جای مجادله: مسندی / مجادله: مضاف الیه برای جا/ همگان استخلاص یاران را مهم تر از تخلص خود شناسند: همگان: (نهاد/ استخلاص یاران: گروه مفعولی / مهم تر: مسند/ از تخلص خود: متمم اسمی برای مهم تر و از نقش های اصلی نیست.) / حالی صواب آن باشد(آن: نهاد / صواب: مسند/ باشد: فعل/ حالی: قید) / طریق آن است: سه جزیی مسندی(طریق: نهاد/ آن: مسند/ است: فعل) / زیرا پرسید: سه جزیی متممی: متمم: از او(مطوقه) /**

بررسی چند گروه اسمی:

استخلاص یاران: ترکیب اضافی

تخلص خود: ترکیب اضافی

طریق تعاون: ترکیب اضافی

آن امید: ترکیب وصفی

گرم و سرد روزگار: یک ترکیب اضافی(زیرا گرو و سرد یک ترکیب ایتاعی در اینجا محسوب می شود)

خیر و شر احوال: دو ترکیب اضافی

مثل این واقعه: مثل واقعه: اضافی این واقعه: وصفی (این: وابسته وابسته از نوع صفت مضاف الیه)

۱- چون او را در بند بلا بسته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جویها براند و گفت: ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این که افگند؟ ۲- جواب داد که: «مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.» ۳- موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مَطوقه بدان بسته بود. ۴- گفت: «ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی تر.» گفت: این حدیث را مکرر می کنی؛ مگر تو را به نفس خویشت حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقی نمی شناسی! ۵- گفت: مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران تکفل کرده ام، ۶- و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است. و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید. ۷- و من می ترسم که اگر از گشادن عقده های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشند - اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - اهمال جانب من جایز نشمری. و از ضمیر بدان رخصت نیابی و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراق موافقت اولی تر و طاعنان مجال وقیعت یابند. ۸- موش گفت: «عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید.» و آن گاه به جد و رغبت بندهای ایشان تمام ببرید و مَطوقه و یارانش مطلق و ایمن بازگشتند.

قلمرو فکری: ۱- موش وقتی او را گرفتار بلا دید، اشک از چشمانش روان کرد و بر چهره اش ریخت و گفت: «ای دوست عزیز و یار همراه، چه کسی تو را در این رنج گرفتار کرد؟» ۲- مطوقه جواب داد که سرنوشت آسمانی مرا در این جای نابودی افگند. ۳- موش شنید و سریع شروع کرد به بریدن بندهایی که مَطوقه به آن بسته بود. ۴- مَطوقه گفت: «اول بند دوستانم را باز کن.» موش گفت: این حرف را پیوسته تکرار می کنی؛ مگر تو به وجود خودت نیاز نداری و وجود تو بر تو حقی ندارد؟ ۵- مرا به این خاطر سرزنش نکن؛ زیرا من رهبری این کبوتران را به گردن گرفته ام و ایشان به همین خاطر حقی بر گردن من است. ۶- چون آنها حق مرا با فرمانبرداری و پند و اندرز پذیری به جا آوردند و با یاری و پشت گرمی آنان از دست صیاد نجات یافتیم، من نیز باید از عهده کارهای رهبری برآیم و وظایف سروری خود را به انجام رسانم. ۷- و می ترسم اگر اول گره های مرا باز کنی خسته شوی و برخی از کبوتران گرفتار بمانند. تا من بسته باشم هر چند که خسته شده باشی سستی در حق مرا درست نمی دانی و دلت به آن خرسند نمی شود. و همچنین در وقت بلا و گرفتاری با هم بوده ایم در وقت آسایش همراهی بهتر است و گرنه سرزنش کنندگان فرصت بدگویی پیدا می کنند. ۸- موش گفت: «روش جوانمردان همین است و نظر دوستان با این خلق و خوی پسندیده و باطن پاک (تو) در دوستی تو پاک تر می شود. و اعتماد دوستان به بزرگواری و پیماننداری تو بیشتر می گردد. و آن وقت با جدیت و میل فراوان بند ایشان را برید و مَطوقه و دوستانش رها و آسوده بازگشتند./

قلمرو ادبی: بند بلا: اضافه تشبیهی / زه آب دیده: اضافه تشبیهی و اغراق / آب: استعاره از اشک / جوی: مجاز از اشک / بر رخسار جوی‌ها ... اغراق و کنایه از اشک زیاد ریختن / بلا، فراق: تضاد/ قضای آسمانی مرا به این ورطه کشید: کنایه از دچار نابودی شدن و اغراق هم دارد./ مگر تو را به نفس خویش...: نفس: مجاز از زندگی / در بند بمانند: کنایه از گرفتاری/ موالات: ایهام ۱- دوستی با کسی داشتن ۲- پی در پی کردن کاری (اصطلاحی در نماز خواندن هم می باشد و آن رعایت ترتیب نماز به دنبال هم بدون وقفه می باشد) /

قلمرو زبانی: زه آب: چشمه / دیده: چشم / قضا: سرنوشت (هم آوای غزا: جنگ و پیکار / غذا: غذای خوردنی) / ورطه: جای هلاکت/ بشنود: شنید ، ایستاد: به معنی مبادرت ورزیدن، اقدام کردن، شروع کردن (بن ماضی: ایستاد، بن مضارع: ایست): این فعل در اینجا از فعل های آغازین است. هر فعلی که به معنای شروع کردن باشد به آن فعل آغازین می گویند: مثلا: باران گرفت (یعنی باران شروع شد). در اینجا صیاد به دنبال ایشان ایستاد : یعنی صیاد شروع به دویدن به دنبال کیوتران نمود./ اصحاب: باران / اولی تر: سزاوارتر / حدیث: سخن / مکرر کردن: تکرار کردن/ ملامت: سرزنش / ریاست: رهبری / تکفل کردن: به گردن گرفتن/ گزاردن: انجام دادن ، ادا کردن، به جای آوردن (هم آوای گزاردن: وضع کردن، قراردادن) / مناصحت: پند و اندرز صادقانه / معونت: کمک (هم آوای مؤنت: رنج و نطقه) / مظاهرت: پشتیبانی، یاری کردن / بجستم: نجات یافتم/ مواجب: جمع موجب، وظایف / سیادت: رهبری/ عقده: گره / ملول: سست و ناتوان، آزرده / ملالت: خسته / اهمال: سستی با اهمال یعنی مهلت دادن اشتباه نشود./ ضمیر: درون / رخصت: اجازه / بلا: گرفتاری / فراق: دوری و هجران (هم آوای فراغ: آسایش) / موافقت: همکاری / طاعن: سرزنشگر / مجال: فرصت / وقیعت: بدگویی/ اهل مکرمت: جوانمردان / موالات: دوستی / ارباب مودت: دوستداران / ثقت: اعتماد / خصلت: خو / مطلق: رها / کرم عهد: خوش پیمانی / صافی: پاک/ جدّ: تلاش و کوشش و جدیت/ رغبت: میل / مطلق: رها، آزاد / ایمن: در امنیت /

* * * ساختمان بعضی از واژه ها: آسمانی: وندی / گشادن: وندی / رخسار: وندی / عقده: ساده /

* * * ساختمان بعضی از فعل ها: تکفل کرده ام: مرکب/ بپرید: ساده / بیفزاید: ساده / بازگشتند: پیشوندی /

* * * بعضی از ترکیبات اضافی: بند بلا / آب دیدگان / بریدن بند اصحاب / ثقت دوستان/ کرم عهد/ عادت اهل مکرمت /

* * * بعضی ترکیبات وصفی: دوست عزیز / رفیق موافق / قضای آسمانی / این ورطه / آن گاه / این کیوتران /

نقش دستوری بعضی از کلمات: نقش های اصلی در جمله: **چون او را در بند بلا بسته دید:** نهاد: موش / او: مفعول / نقش های غیر اصلی: چون: حرف ربط وابسته ساز/ بلا: مضاف الیه برای بند./ در بندبلا: متمم قیدی/ بسته: قید

و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند: نقش های اصلی در جمله: نهاد: ایشان / حقوق مرا: گروه مفعولی / بگزارند: فعل/ نقش های غیراصلی در این جمله: و: حرف ربط هم پایه ساز / چون: حرف ربط وابسته ساز / من: مضاف الیه برای حقوق / به طاعت و مناصحت: متمم قیدی / مناصحت: معطوف برای طاعت/

عادت اهل مکرمت این است: گروه نهادی : عادت اهل مکرمت / مسند: این / فعل اسنادی: است/ نقش های غیراصلی در این جمله: اهل: مضاف الیه برای عادت/ مکرمت: مضاف الیه برای اهل /

کارگاه متن پژوهی صفحه ۱۲۳ و ۱۲۴

قلمرو زبانی:

- ۱- گزاران به تگ ایستاد: شروع کردن // صیاد شادمان.... ایستاد: دویدن
 - ۲- گزاران / گزاردن // مناصحت / موالات // مطوقه // مظاهرت // استخلاص // تخلص // معونت
 - ۳- **شناسه فعل:** همراه فعل جمله می آید و شش مورد می باشند(م - ی - د) (تهی) / یم - ید - ند) و نشان می دهد که چه کسی کار را انجام داده است. مثال: گفتم... یعنی من گفتم... « م » نشان می دهد منظور .. من ... است. حال اگر این شناسه ها از فعل گرفته شوند حذف نادرست شناسه فعل صورت می گیرد. مثلا: آنها گفت... آنها: نهاد جمع است و فعل هم باید جمع بیاید که شناسه جمه را حذف کرده است. به این حالت حذف شناسه فعل گفته می شود.
- چند نمونه از متن درس: کیوتران سر خویش گرفت (ند)

قلمرو ادبی:

۱- بیت اول: تشبیه: گل لاله (مشبه) به چراغ (مشبه به) ... و تشبیه داغ (نقطه های سیاه داخل گل لاله) (مشبه) به دود (مشبه به) بیت دوم: در کل بیت: ایستادن شقایق بر روی یک پایش به جام شراب که بر روی پایه ی خودش ایستاده تشبیه شده است. مشبه: مصراع اول // مشبه به: مصراع دوم

۲- آب: استعاره از اشک چشم /

۳- انسان باتجربه: سرد و گرم روزگار چشیده، خیر و شر احوال مشاهده کرده
نامید شدن: خایب

قلمرو فکری:

- ۱- در هنگام شادی و آسایش همراهی کردن درست است و به جز این باشد طعنه زندگان همیشه دنبال سرزنش کردن هستند. (انسان در همه حال، چه خوشی ها و چه سختی ها باید همراه و همدل انسان باشد).
- ۲- الف) وظایف ریاست داشتن خود را خوب انجام دهد
ب) یعنی تو ارزشی برای جان خودت قائل نیستی، جان خودت را لازم نداری
- ۳- با این عبارت ارتباط دارد: « و من می ترسم که اگر از گشادن عقده های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشند - اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - اهمال جانب من جایز نشمرد. و از ضمیر بدان رخصت نیایی و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراق موافقت اولی تر»
- ۴- زاغ: آینده نگر و دوراندیش، کسی است که می خواهد از سرنوشت دیگران تجربه کسب کند.
مطوقه: رهبری دانا و مسئولیت پذیر که به خوبی و انصاف حق ریاست خود را در مورد زیردستانش می شناسد.

گنج حکمت: مهمان ناخوانده (صفحه ۱۲۵)

برگرفته از: کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات اثر: محمد عوفی (تاریخ نویس اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم که نسبت ایشان به عبدالرحمان عوفی از صحابه زمان پیامبر اکرم (ص) می رسید. به این خاطر به عوفی معروف شده است).
این کتاب: یک تذکره یا شرح حالی است از سرگذشت شاعران فارسی زبان.

آورده اند که وقتی مردی به مهمانی سلیمان دارانی رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان راند:

گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر چشم تر و نان خشک و روی تازه

قلمرو فکری بیت: گفتم اگر ناگهان و سرزده آمدی، از من ایراد نگیر که نتوانستم از تو خوب پذیرایی کنم. چشمی اشک آلوده و نان خشکی و روی خوشی دارم.

قلمرو زبانی: آورده اند: حکایت کرده اند / بر سبیل: از راه / اعتذار: عذرخواهی، پوزش خواهی / ناگه: ناگهان، سرزده / سلیمان دارانی: از مشایخ بزرگ عرفان در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری بود. و اهل منطقه داریای دمشق در سوریه بود. گفته می شود بقعه این عارف بزرگ واقع در داران اصفهان متعلق به ایشان است. / بیت: ۴ جمله است.

قلمرو ادبی: روی تازه: کنایه از مهمان نوازی و گشاده رویی / تر، خشک: تضاد / چشم و تر: تناسب / چشم و روی: تناسب /

مهمان چون نان بدید، گفت کاشکی با این نان، پاره ای پنیر بودی. سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و پیش مهمان آورد. مهمان چون نان بخورد، گفت الحمدالله که خداوند، عزّ و جلّ، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده و خرسند گردانیده است. سلیمان گفت اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی.

قلمرو زبانی: بدید: دید / پاره: مقدار / بودی: می بود / برخاست: بلند شد (هم آوا با خواست) / ردا: بالاپوش، لباسی که بر روی لباس های دیگر می پوشیدند، عبا / به گرو کردن: به جای چیزی ضمانت گرفتن / عزّ و جلّ: جمله معترضه، بزرگ و بلندمرتبه / قسمت: بهره /

خرسند: قانع و راضی / کاشکی: ای کاش (شبه جمله ، ندا و منادا) / الحمدالله: شبه جمله (سپاس خداوند) / داده خدا: آنچه مقسوم شده،
آنچه که خدا داده است / به گرو نرفتی: به ضمانت دادن /
قلمرو ادبی: سجع: نمودی ... نرفتی: در دو جمله آخر /

پیام کلی حکایت: توصیه به قناعت و آنچه قسمت خدادادی است دارد. / در ستایش مهمان نوازی /

قرابت معنایی با این بیت حافظ: رضا به داده بده وز جبین گره بگشای // که بر من و تو در اختیار نگشادست

و عطار نیشابوری: دنیا طلبان ز حرص، مَسْتَنَد همه // موسی کُش و فرعون پرستند همه

هر عهد که با خدای بستند همه // از دوستی حرص شکستند همه



مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir